

کاربرد روش پدیدارنگاری در آموزش تاریخ شفاهی

فائزه توکلی

چکیده:

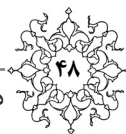
پدیدارنگاری یکی از روش‌های متأخر تحقیق کیفی است که از نظر ریشه‌شناختی برگرفته از واژه یونانی فیمنیون^۱ به معنای «شفاف» است. این واژه به معنای ترسیم یا تصویر است و درصدد توصیف، بازنمایی و تشریح تجربه‌های افراد درباره جهان خودشان است. در این روش، چگونگی درک و یادگیری مردم و زندگی آنان، به روش انجام مصاحبه دریافت می‌شود. در روش پدیدارنگاری اشکال گوناگون فهم انسان‌ها و تفاوت تجربه افراد از یک پدیده یا موضوع نشان داده می‌شود. سه محور تحقیق پدیدارنگاری عبارت است از: رابطه فرایند یادگیری و برون‌داد یادگیری، مطالعه یادگیری در درون حوزه‌های محتوایی خاص، تولید معرفت و اینکه چگونه مردم ابعاد مختلف واقعیت را دریافت می‌کنند. در روش پدیدارنگاری هدف محقق آن است که نشان دهد انسان‌ها یک پدیده معین را برحسب معنایی که به آن می‌بخشند، معنادار کرده و تفسیر می‌کنند. بنابراین در این روش، تمرکز بر نشان‌دادن تجربه و معنای پدیده است، نه صرفاً مطالعه آن. در این مقاله تلاش شده است تا با ارائه مؤلفه‌های مبانی نظری تاریخ شفاهی با رویکرد پدیدارنگاری، به چگونگی دستیابی به آموزش، یادگیری و تولید معرفت در این حوزه، در سطح عمیق‌تری از معنای پدیده‌های روایی-تاریخی پرداخت.

کلیدواژه‌ها:

پدیدارنگاری، تاریخ شفاهی، آموزش، یادگیری، تولید معرفت.

1. Phenomen.

دوفصلنامه تاریخ شفاهی، سال چهارم، شماره اول، شماره پیاپی ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۴۸-۵۸





کاربرد روش پدیدارنگاری در آموزش تاریخ شفاهی

فائزه توکلی^۱

مقدمه:

بسیاری از ابعاد وجودی و جنبه‌های متعدد زندگی انسان‌ها با ابزارهای کمی و با بهره‌گیری از دانش تجربی، قابل‌شناسایی و اندازه‌گیری نیست. پارادایم کیفی^۱ پاسخ این جنبه‌های ناپیداست. هدف اصلی در تاریخ شفاهی، رساندن صدای راویانی است که در متن وقایع تاریخی بوده و به‌صورت تأثیرگذار در جامعه شرکت داشته‌اند. لذا گروه‌های مختلف مردم می‌توانند در این مطالعات شرکت جویند و قرائت‌های متعدد از یک واقعیت را بیان کنند. روش‌های تحقیق کیفی این امکان را فراهم می‌کنند تا قرائت‌های مختلفی از یک واقعیت به‌ظهور برسد. در هر طرح تاریخ شفاهی، افراد فعالانه در تعامل‌های اجتماعی شرکت کرده و تجربیات متفاوتی پیدا می‌کنند. در این تعاملات، دیدگاه‌ها و نظرات گوناگون جمع‌آوری می‌شود تا به حقایق دست یابند (توکلی، ۱۳۹۶، ص ۴۶). پژوهشگران تاریخ شفاهی در این راه، با استفاده از تحقیق کیفی، درصدد بررسی برخی واقعیات هستند. مبنای فلسفی تحقیق کیفی، «انسان‌گرایی و طبیعت‌گرایی» است. منظور از مبنای انسان‌گرایانه، توجه به نقش و اهمیت انسان در تحقیق‌های کیفی است. مطابق این فلسفه، انسان موجودی تفسیرگر است که ابتدا موقعیت را می‌فهمد و سپس عمل می‌کند. این موجود یگانه همچون یک اندام‌وند ساده (ارگانیسیم)، تحت شرایط آزمایشگاهی قرار نمی‌گیرد. مطابق آموزه‌های روان‌شناسی اجتماعی، اگر نظام معانی را از انسان بگیرید، انسان، دیگر انسان نیست. انسان براساس معنایی که می‌فهمد، روابطی را برقرار می‌کند و اگر فهم او از معانی تغییر یابد، چگونگی رفتار و تصمیم‌گیری وی نیز تغییر می‌کند. مفاهیم و معانی در شکل‌گیری تعاملات اجتماعی نقش اساسی را برعهده دارند و هدف مطالعه کیفی نیز درک معنای همین تعاملات اجتماعی است. با روش تحقیق کیفی در

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، کارشناس پژوهشی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛

fazehtavakoli@yahoo.com

۲. Qualitative paradigm، پارادایم کیفی (تفسیرگرایی) روشی است که ابتدا توسط مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان مطرح شد و مبتنی بر مکتب فلسفی ساختارگرایی است. هم‌چنین روشی در علوم اجتماعی است که منادی بزرگ آن سوسور بود. ساختارگرایی دیدگاهی است که طبق آن، مشاهده آن‌چنان خاص نیست که فارغ از ارزش‌های فردی باشد، بلکه تحقیق علمی باید فهم‌همدلانه‌ای از افراد مورد مطالعه خود داشته باشد. این رویکرد، مدافع روش کیفی در تحقیق است (محمدپور، ۱۳۹۰، ص ۲۳۲).



تاریخ شفاهی می‌خواهیم دریابیم که افراد به تجارب درون‌ذهنی خود از جهان اجتماعی خویش چه معنایی می‌دهند و آن را چگونه می‌فهمند؟ این ویژگی، نخستین ممیزه تحقیق کیفی است و یافتن پاسخ «چیستی»، «چرایی»، «چون» یا «چه» (کیفیت) به جا و «چند» (کمیت)، در مرتبه‌های بعدی قرار می‌گیرد. در تحقیق کیفی، گفتارها و رفتارها و نیز معناها و تفسیرهای آنها با «واژه»، به جای «عدد» توصیف و بیان می‌شوند. لذا آموزش و یادگیری مبانی تاریخ شفاهی جنبه کیفی دارد و پدیدارنگاری رویکردی است که می‌تواند در پیوند معنا و تجربه روایت‌های افراد در مصاحبه‌ها مطرح شود و سهم بسزایی در این حوزه ایفا کند.

پدیدارنگاری و مفهوم تجربه و آگاهی

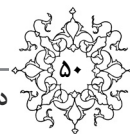
پدیدارنگاری یکی از روش‌های متأخر کیفی است که برخی آن را نه یک روش تحقیق، بلکه بیشتر مجموعه‌ای از فرض‌ها در مورد انسان، علم و چگونگی کسب معرفت در باب شیوه‌هایی می‌پندارند که از طریق آن، مردم جهان زیست خود را تجربه می‌کنند. پدیدارنگاری با پدیدارشناسی متفاوت است. هوسرل^۲ این گونه توضیح داده است که روش پدیدارشناسی به ذات^۳ اشیاء می‌پردازد. به این معنا که کار پدیدارشناس توضیح اشیاء یا پدیده‌ها به‌اتکای مشخصه‌ها، ذات‌ها و درون‌مایه‌های آنهاست. پدیدارشناسی در جست‌وجوی ذات مشترک یا درک ناب پدیدار یک پدیده است، حال آنکه پدیدارنگاری به دنبال تنوع‌ها، تفاوت‌ها و گوناگونی‌ها در ذات، از رویکرد سوژه‌های مورد مطالعه است. پدیدارشناسی بر خود ذات تأکید دارد و فرض می‌کند که پدیده‌ها جدای از تجربه زیست سوژه‌ها، خود دارای معانی و جوهره مستقل هستند و به مطالعه تجربه ذات‌ها از منظر افراد درگیر می‌پردازد و وجود مستقلی برای ذات یا جوهره پدیده‌ها قائل نیست (محمدپور، ۱۳۹۰، ص ۹۲).

به‌عنوان مثال ممکن است فردی دروغ را یک امر غیراخلاقی بداند و فرد دیگری به‌خاطر منافع جامعه، آن را کار بدی تلقی نکند. هریک از این افراد، تجربه‌ای متفاوت از پدیده دروغ‌گویی دارند. در پدیدارشناسی به دنبال ذات و معنای پدیده، به‌گونه‌ای که همه افراد آن را تجربه کرده باشند، پرداخته می‌شود. پدیدارنگاری مشابه داستان مولاناست که شش مرد کور را به اتاقی می‌فرستد و می‌خواهد که مشاهدات خود را بگویند و هریک از آنان با توجه به عضوی که از فیل لمس کرده بود، شروع به توصیف آن می‌کند و هر یک با ظن خویش، آن را شرح می‌دهد. ما تا این بخش داستان بسنده کردیم. پدیدارشناسان در ادامه داستان، به برداشت‌های متفاوت از داستان مولانا توجه می‌کنند و به درک جامع‌تری نائل می‌شوند. در پدیدارنگاری به دنبال درک‌های متفاوت از فیل، به برداشت‌ها و درک‌های مختلف و معنایی که افراد مطرح کرده‌اند، پرداخته می‌شود، سپس با بازخوانی ادراک و برداشت‌های مختلف، به درک بالاتر و جامع‌تری می‌رسند. به‌عبارتی پدیدارشناسی کلان‌نگر و پدیدارنگاری جزئی‌نگر است، زیرا در داستان مولانا، هریک از اجزای

1. Phenomenography.

2. Husserl.

3. Essence.



بدن فیل موردنظر برای تبیین پدیدارنگاری است و موجودیت فیل در حوزه پدیدارشناسی قرار دارد. اساساً پدیدارنگاری و پدیدار، واقعیتی است که دیده می‌شود و بر دو پایه تجربه و آگاهی استوار است. در واقع تجارب افراد، دارای ساختار مشترکی است که می‌توان طبق آن ساختار، تجارب را تحلیل و ترکیب کرد. اینکه چرا یک پدیده برای افراد، به شکل‌های گوناگون شکل می‌گیرد؟ ممکن است افراد پدیده را به گونه‌های مختلف تجربه نمایند. آگاهی افراد ناشی از پیشینه و زمینه‌هایی است که در آنان شکل گرفته است و افراد، آگاهی‌های متفاوتی نسبت به پدیده‌ها دارند. لذا برداشت افراد به فراخور تجربه‌هایی که دارند، متفاوت خواهد بود. مفهوم آگاهی در پدیدارنگاری تفاوت بین آگاهی در برابر ناآگاهی نیست، بلکه پدیدارنگاری آگاهی را ساختاری سیال می‌داند که بسته به موقعیت‌های مختلف، بخشی از آن آشکار گردیده و بزرگ‌نمایی می‌شود. این شرایط در افراد مختلف متفاوت است و برداشت‌های مختلفی ایجاد می‌نماید. در پاسخ به این پرسش که آگاهی چگونه شکل می‌گیرد، باید بیان کرد که آگاهی، رابطه بین عینیت و ذهنیت است و ساختاری دارد که پیدا و پنهان می‌شود و انبوهشی (افزوده‌شدنی) است، یعنی هر تجربه‌ای در طول زمان بر روی آن افزوده می‌شود و فرد با توجه به آگاهی‌های به‌دست آمده، به آن نگاه می‌کند. به‌عنوان مثال معلمی که امتحان می‌گیرد و فردی که امتحان می‌دهد، با رویکردهای عینی و ذهنی مواجه هستند. این آگاهی‌ها، مخزنی از تجربه‌ها را در اختیار ما قرار می‌دهد و لنزی را فراروی ما می‌گذارد تا پدیده‌ها را تجربه کنیم. پایه آگاهی، تجربه است که پدیدارنگارها به آن، طبقه‌بندی (مانند سلسله مراتب مزلو)^۱ می‌گویند. برای پدیدارنگاران، ساختار آگاهی و تجربه مهم است. تجربه دارای دو عنصر اصلی ساختاری و ارجاعی است. عنصر ساختاری یک افق درونی و یک افق بیرونی دارد. عنصر ارجاعی، مفهومی به‌صورت عام است و توضیح می‌دهد که مفهوم پدیدار از طرف فرد خاص، به چه معنا بوده است.

کاربرد پدیدارنگاری با توجه به مفاهیم بالا چیست؟ اول آنکه افراد متفاوت یک پدیده یکسان را به یک شیوه تجربه نمی‌کنند. به‌عنوان مثال ما یاد گرفته‌ایم که عدد هفت، جمع بین ۲ و ۵ است، اما ممکن است بسیاری از افراد، آن را جمع بین ۶ و ۱ یا ۴ و ۳ بدانند؛ پس افراد مختلف، برداشت‌های متعددی دارند. دوم آنکه امکان دارد یک شخص تمام جنبه‌های یک پدیده را تجربه نکند و یک یا دو یا سه بعد آن را تجربه نماید. سوم آنکه پدیدارشناسان می‌گویند درست است که افراد تجربه‌های گوناگونی از یک پدیدار را عنوان می‌نمایند، اما این برداشت‌ها نامحدود نیستند و تعداد محدودی دارند و می‌توان برداشت‌های محدود از یک پدیده را جمع‌آوری کرد. چهارم آنکه درست است که افراد می‌توانند برداشت‌های مختلفی از یک پدیدار داشته باشند، اما راهی برای دستیابی به این برداشت‌ها وجود دارد که آن، راه مشترک تمام روش‌های تفسیری است؛ یعنی راه زبان. در واقع آنچه که افراد می‌گویند، می‌تواند به‌عنوان پدیدارهای آنان در نظر گرفته شود.

۱. هرم مزلو، نظریه آبراهام مزلو نظریه‌پرداز کلاسیک مدیریت، در مورد نیازهای اساسی انسان است. این نظریه در میان بینش‌های حاصل از جنبش روابط انسانی در مدیریت مقارن با دوران رکود اقتصادی بزرگ غرب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و نظریه‌ای بنیادین محسوب می‌شود. به اعتقاد مزلو نیازهای آدمی از یک سلسله مراتب برخوردارند که رفتار افراد در لحظات خاص، تحت تأثیر شدیدترین نیازها قرار می‌گیرد. هنگامی که ارضای نیازها آغاز می‌شود، تغییری که در انگیزش فرد رخ خواهد داد، بدین‌گونه است که به‌جای نیازهای قبل، سطح دیگری از نیاز، اهمیت یافته و محرک رفتار خواهد شد (رضائیان، ۱۳۷۹، ص ۱۰۴).



در پدیدارنگاری یک فضای نتیجه داریم که مختص این روش است و در سایر روش‌های تفسیری وجود ندارد. در این فضا برداشت‌های مختلف افراد از یک پدیده، به‌عنوان ملاک قرار می‌گیرد، چون ممکن است کسی تمام قسمت‌های مختلف یک پدیده را تجربه نکند. پس پدیدارنگاری هریک از تجارب افراد را به‌عنوان بخشی از یک پازل در نظر می‌گیرد که می‌تواند در چپش ساختار تجربه، ما را به یک برداشت کلی‌تر و بهتری از پدیده برساند. به‌عنوان مثال در مورد برداشت‌های افراد از فیل، با چپش آن می‌توان به برداشت کامل‌تری از آن رسید. خلاصه آنکه در پدیدارنگاری، اطلاعات افراد مختلف را می‌گیریم، مفاهیم و طبقات توصیفی را بیرون می‌کشیم و به‌صورت ساختاری که ذکر شد، درمی‌آوریم؛ سپس آن‌ها را در قالب فضای نتیجه سرهم می‌کنیم. پدیدارشناسان می‌گویند ما با توصیفی که ارائه می‌دهیم، فقط درک جامع‌تری را نشان می‌دهیم و ادعایی نداریم که فقط این پدیده قابل توصیف است و لاغیر، بلکه می‌تواند برای افراد سودمند باشد و درک آن‌ها را فراگیرتر نماید (کاظمی، کارگاه پدیدارنگاری، ۱۳۸۹).

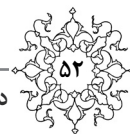
خاستگاه، روش و کاربردهای پدیدارنگاری

خاستگاه اصلی پدیدارنگاری، به روان‌شناسی و علوم‌تربیتی برمی‌گردد. این روش ابتدا توسط فرانس مارتون^۱، در اوایل دهه ۱۹۷۰م. مطرح شد. این روش در یک دهه اخیر، کاربرد عملی فزاینده‌ای داشته و وارد عرصه‌های نظری، پژوهشی و برنامه‌ریزی‌های آموزشی و یادگیری شده است. اساساً پدیدارنگاری، یک روش تحقیق مورد استفاده برای ترسیم شیوه‌های کیفی متفاوتی است که انسان‌ها به این وسیله ابعاد گوناگون جهان با پدیده‌های موجود در آن را تجربه می‌کنند، مفهوم‌بندی می‌سازند، دریافت می‌نمایند و می‌فهمند (Marton, 1986, p.31). پدیدارنگاری در پی بررسی چستی و چگونگی درک و یادگیری مردم در زمینه جهانی است که در آن زندگی می‌کنند.

پژوهشی که با هدف «ارزیابی و مطالعه کارایی دانشجویانی که نسبت به دیگر یادگیرندگان کارا تر بودند»، به‌وسیله بخش علوم‌تربیتی و پژوهش آموزشی دانشگاه گوتنبرگ سوئد انجام شد، درصدد پاسخ‌گویی به دو سؤال بود. نخست اینکه منظور ما از یادگیرنده خوب در مقایسه با دیگران چیست؟ دوم، چرا این سؤال می‌تواند به‌عنوان مسئله تلقی شود؟ مارتون برای دستیابی به پاسخ، ابتدا از دانشجویان خواست تا یک متن را بخوانند، سپس با انجام مصاحبه‌های فردی، از آن‌ها درخواست کرد تا تجربه خود را برای بررسی سطح فهم متن (محتوا) توضیح دهند و توانست فرایند مورد استفاده دانشجویان را برای اتمام عمل یادگیری (عمل یادگیری) تعیین نماید.

تحلیل مقدماتی مصاحبه‌ها، به‌تولید تعداد محدودی از شیوه‌های درک محتوای متن منتهی شد و اینها در قالب مقوله‌های توصیفی، عنوان شدند که هر یک شیوه متفاوتی از درک متن را به تفصیل تعریف می‌کرد. این مقوله‌ها به‌طور منطقی نیز با یکدیگر ارتباط داشتند و از نظم سلسله

1. Ference Marton.



مراتبی برخوردار بودند. مارتون این مقوله‌های سلسله مراتبی را فضای برون‌داد^۱ نام نهاد که بیانگر سطح موفقیت عمل یادگیری منعکس شده در شیوه‌های متفاوت درک متن است. از این رو، تفاوت کیفی در برون‌داد یادگیری، مقدمتاً از طریق کیفیت درک دانشجویان و به‌خاطر آوردن متن ارزیابی شد. با این حال، تحلیل‌های بیشتر دانشجویان از فرآیند یادگیری مورد استفاده برای فهم متن دو رهیافت، به طرح این سؤال کمک کرد که چرا برخی از افراد، نسبت به سایرین، یادگیری بهتری دارند؟ دانشجویانی که تلاش کردند محتوای متن را بفهمند، با یادگیری عمیق و مقوله‌های بالاتر برون‌داد یادگیری ارتباط داشتند؛ درحالی‌که دانشجویانی که متن را تنها در ذهن خود می‌چرخاندند، از رهیافت سطحی استفاده کرده و در نهایت درک آن‌ها از متن کم‌عمق بود. یافته‌ها نشان داد که بین شیوه تجربه موقعیت یادگیری یادگیرندگان و برون‌داد یادگیری، رابطه وجود دارد. مفهوم این داعیه آن است که از منظر پدیدارنگاری، یادگیری مستلزم تجربه هم‌زمان عمل و محتواست (محمدپور، ۱۳۹۰، ص ۹۰).

مارتون سه محور یادگیری پدیدارنگارانه را چنین ذکر می‌کند:

۱. محور نخست به مطالعه محتوایی ابعاد عام‌تر یادگیری اختصاص دارد. این نوع مطالعه، رابطه بین فرآیند یادگیری و برون‌داد یادگیری را بررسی می‌کند؛
۲. محور دوم به مطالعه یادگیری در درون حوزه‌های محتوایی خاص ارتباط دارد؛
۳. محور سوم به‌طور خاص به تولید معرفت علاقه‌مند است، یعنی اینکه مردم چطور ابعاد متفاوت واقعیت را دریافت می‌کنند (Marton, 1981, p. 190- 193).

پدیدارنگاری روشی است تجربی که درصدد است نشان دهد که انسان‌ها چطور معنای یک پدیده را می‌سازند و این معنای چگونه بین افراد متفاوت است. در این روش، معنا همچون رابطه شکل گرفته بین فرد و جهان، دیده می‌شود. درونی‌شدن رابطه به موضوعی منجر می‌شود که آن را «رابطه درونی» می‌خوانند. روابط درونی یا تجربه یک پدیده، دارای دو جزء ارجاعی^۲ و ساختاری^۳ است. جزء ارجاعی «چیستی»^۴ پدیده را توضیح می‌دهد؛ درحالی‌که جزء ساختاری به‌سطح عمیق‌تر معنای پدیده اشاره دارد. جزء ساختاری خود در برگیرنده سه بُعد زیر است:

- بخش‌هایی که یک تجربه را می‌سازند و معنای پدیده‌ای این بخش‌ها با رویکرد کلی‌نگری؛
- سازمان‌دهی یا تنظیم این بخش‌ها در عرصه آگاهی؛
- قلمرو و مرزبندی پدیده از دیگر پدیده‌ها.

تفاوت‌های معنایی در یک فرد یا دیگر افراد، بیانگر وجود تفاوت‌ها در این سه بعد است.

1. Outcome Space.
2. Referential.
3. Structural.
4. Whatness.



تعیین اهداف مطالعه در پدیدارنگاری با موضوع تاریخ شفاهی

تحلیل پدیدارنگاری به مطالعه تجربه‌زیسته یک پدیده یا موضوع می‌پردازد. بر همین اساس باید موضوع مطالعه نیز تجربه‌زیسته یا موضوعی باشد. برای مثال، تجربه «تاریخ شفاهی مبارزات زنان پیش از انقلاب اسلامی»، مطالعه‌ای موردی است که می‌تواند تجربه یادگیری یک متن یا خوانش یک روایت یا تجربه یک میدان مطالعه خاص در موضوع پدیدارنگاری باشد (تاریخ شفاهی دفاع مقدس، ۱۳۹۰، ص ۵۴۹).

هدف پدیدارنگاری در این طرح، بیان نقش زنان و تجربه‌های متنوع آنان است. تنوع پدیدارنگارانه دارای سه الگوی متفاوت بوده و در مطالعه موردی زنان به شرح زیر است:

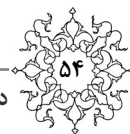
- تقابل، فرد به یک نقطه مرجع نیاز دارد تا چیزی را با چیز دیگر مقایسه کند. مثلاً شکل مبارزات زنان می‌تواند به فراخور خانواده، مذهب، سن و سال و نوع پیوندهای خانوادگی (مادر و همسر و خواهر و دختر) متفاوت باشد.
- تعمیم‌سازی، تنوع در ارزش‌های یک بعد برای توضیح پدیده ضرورت دارد. برای مثال، درک پیامد منفی شکنجه و ارتباط آن با اعتقادات افراد و تأثیر آن بر روح و روان زنان مبارز نسبت به میزان مقاومت‌پذیری آنان در مبارزه متفاوت و در برخی جنبه‌ها ثابت بود.
- ترکیب، در مواردی که پدیده باید در شکل تام خود تجربه شود، موقعیت آن پدیده باید طوری مطالعه گردد که همه ابعاد آن را یکجا در نظر گیرد. مبارزات زنان در نقش‌های همسر یا دختر یا مادر خانواده، در شکل مبارزه تأثیر داشت؛ از این رو در درون ابعاد تنوع نقش‌ها، نوعی ترکیب نیز وجود دارد.

باید هدف روش مطالعه پدیدارنگاری در هر زمینه‌ای، به استخراج تنوع در امتداد سه الگوی فوق توجه کند.

طرح سؤال‌های مطالعه در پدیدارنگاری باید ماهیت تجربه‌ای داشته و تنوع موضوع‌های مورد مطالعه را هدف قرار دهند. می‌توان در طرح اشاره‌شده به لحاظ تحقیق پدیدارنگاری، به اشکال زیر سؤال کرد:

- درک زنان از رهبران مبارز به چه شکلی بود؟
 - تجربه زندگی مخفی برخی زنان به چه صورت بود؟
 - تجربه‌های زنان در زندان، به‌ویژه در زمینه گذران وقت و اوقات فراغت، چگونه بود؟
- لازم است در زمینه تهیه سؤال‌های پدیدارنگارانه، هم تجربه و هم تنوع تجربه‌های مختلف در نظر گرفته شود.

1. Contrast.
2. Generalization.
3. Fusion.



روش‌های گردآوری و تحلیل داده‌ها

در روش پدیدارنگاری، روش عمده گردآوری داده‌ها، مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته است. مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته به این دلیل مناسب هستند که نه مانند مصاحبه‌های ساخت‌یافته دست‌وپای محقق را در تولید اطلاعات می‌بندند و نه مانند مصاحبه‌های عمیق، اطلاعات بسیار وسیع و گاه غیرضروری فراهم می‌سازند. این نوع مصاحبه‌ها، نزدیکی و فاصله هم‌زمان و مناسب را با فضای ذهنی سوژه‌ها، ممکن می‌سازند.

شیوه نمونه‌گیری پدیدارنگارانه مانند همه روش‌های کیفی، از نوع هدفمند بوده و راهبردهای آن، چندانکه است. یکی از ابزارهای مفهومی مناسب در خلال گردآوری داده‌ها، استفاده از «نمونه‌گیری نظری» برای یافتن مفاهیم حساس یا تنوع موجود در پاسخ‌ها است. نمونه‌گیری به دنبال به دنبال آن دسته از مفاهیم و معانی است که برای پاسخگو مهم بوده و می‌توان به‌عنوان سرخ‌های عمده از آن‌ها استفاده کرد.

بعد از گردآوری داده‌ها، تحلیل داده‌ها آغاز می‌شود. هدف از تحلیل داده‌ها، استخراج مفاهیم و سپس مقوله‌هایی است که به مقوله‌های توصیف موسوم‌اند. مقوله‌های توصیف بیانگر درک سوژه‌ها از پدیده مورد مطالعه هستند.

مقوله‌های توصیف دارای یک سری مشخصه‌های کلی هستند که معنای محوری مفاهیم، تشابه‌ها و تفاوت‌ها را در معنا بازنمایی کرده و برخی شیوه‌های کیفی متفاوت را برای تشریح، تحلیل و فهم پدیده‌ها بیان می‌دارند. مقوله‌های توصیف دارای چهار مشخصه هستند:

۱. مقوله‌های رابطه‌ای، با روابط نیت‌مند یا روابط سوژه/ابژه موجود در مفاهیم سروکار دارند؛
۲. مقوله‌های تجربه‌ای، بر تجربه‌های مشارکت‌کنندگان در مطالعه استوار هستند؛
۳. مقوله‌های محتوا محور، بر معنای پدیده‌های مورد مطالعه تمرکز دارند؛
۴. مقوله‌های کیفی، پدیده را توضیح می‌دهند.

رویه‌های عملی تحلیل پدیدارنگاری

- تحلیل پدیدارنگاری از شیوه عمومی مرحله‌بندی تحلیلی داده‌های کیفی پیروی می‌کند و این روش با طرح مسئله آغاز شده و بعد از سازمان‌دهی و مقوله‌بندی داده‌ها به استنتاج نهائی ختم می‌شود؛
- این روش مانند دیگر رویه‌ها، مبتنی بر تلخیص، تقلیل و کدبندی داده‌ها است؛ لذا از منطق کلی تحلیل تماتیک استفاده می‌کند؛
- پدیدارنگاری به دنبال استخراج و استنباط معنای تجربه‌مند و بازنمایی آن در قالب مدل‌ها و الگوهای صوری است. هدف پدیدارنگاری استخراج ماهیت یا ذات مشترک بین تجربه‌ها



- نیست، بلکه برعکس، به دنبال تنوع معنایی یا ذات متنوع در بین افراد است؛
- از منظر این روش، گرچه انسان‌ها درک و فهم چندگانه‌ای از پدیده‌ها دارند یا به عبارت دیگر تجربه‌های آن‌ها درباره جهان‌شان گوناگون است، اما در نهایت این تنوع محدود است و به برخی از انواع آن ختم می‌شود؛
 - هدف تحلیل پدیدارنگاری عمدتاً توصیف تفهیم دیگران و دسته‌بندی آن‌ها در قالب نظم‌های مقوله‌ای سلسله مراتبی است. از این رو، این شیوه چندان با درک روابط یا تبیین‌های تفسیری سروکار ندارد؛
 - این نوع تحلیل بر تولید نوع خاصی از مقوله‌ها تکیه دارد که آن‌ها را «مقوله‌های توصیف^۱» می‌نامند.

برای انجام یک کار پدیدارنگاری، باید مراحل زیر مدنظر قرار گیرد:

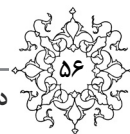
در فرآیند تحلیل، بایستی مقوله‌های سه‌گانه توصیف با ابزارهای متن‌کاوی نظیر استقرار تحلیلی (نتیجه‌گیری از نمونه‌های جزئی و دستیابی به تحلیل‌های جدید) یا تحلیل موضوعی از متن مصاحبه‌ها یا داده‌ها استخراج شوند. مقوله‌های مذکور خلاصه‌ای از توصیف را برای خواننده به شکل صوری فراهم می‌سازند. هر یک از این مقوله‌ها خود برگرفته و انتزاع شده از مفاهیمی است که محقق در جریان تحلیل داده‌ها به آن‌ها رسیده است. مقوله‌های توصیف براساس معناهای مشترک برخی مفاهیم انتزاع می‌شوند. مقوله‌های توصیف دارای برخی اجزای مقوله‌ای هستند که به آن‌ها افق‌های درونی و افق‌های بیرونی گفته می‌شود. این اجزاء دو بعد ارجاعی (چه چیز) و ساختاری (چگونگی) را دربر می‌گیرند. ابعاد ارجاعی به معنای عام، به پدیده یا چپستی اشکال مفهوم دلالت دارد. ابعاد ساختاری نیز به شیوه‌ای گفته می‌شود که در آن پدیده و بخش‌های تشکیل‌دهنده آن محدود شده و به شکل افق‌های درونی^۲ و افق‌های بیرونی^۳ پدیده با هم ارتباط پیدا می‌کنند. افق درونی عبارت است از اینکه چگونه بخش‌های یک پدیده درک شده و به‌همدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. افق بیرونی نیز به مرز پدیده از بستر خود گفته می‌شود.

مارتون و بوت بر این باورند که مقوله‌های توصیف باید سه شرط زیر را برآورده سازند:

۱. هر مقوله باید یک جزء متفاوت از پدیده را شرح دهد؛
۲. روابط بین هر مقوله باید به‌طور سلسله مراتبی بازنمایی شود؛
۳. فضای برون‌داد یا استنتاج از مقوله‌های توصیف باید ترکیبی از حداقل تعداد مقوله‌های متفاوتی باشد که تنوع را در درون پدیده توضیح دهد.

همان‌طور که در سطرهای بالا به آن اشاره شد، تعداد مقوله‌ها نباید زیاد باشد، بلکه باید حداقل تعداد را در برگیرد. هریک از مقوله‌های توصیف را می‌توان با ارجاع به نقل‌قول‌ها یا گزیده‌ای از متن مصاحبه‌ها، توضیح داد و مستند کرد. تعداد اندک مقوله‌های استخراج شده می‌تواند تنوع تجربه‌ها یا گوناگونی فهم پدیده‌ها را نشان دهند (محمدپور، ۱۳۹۰، ص ۹۹).

1. Categories of Description.
2. Internal Horizons.
3. External Horizons.



نتیجه گیری:

پدیدارنگاری روشی استقرایی، استقهامی و محتوامحور است که درصدد توصیف بازنمایی و تشریح تنوع تجربه‌های افراد درباره جهان خودشان است. پدیدارنگاری ضمن پذیرش این فرض که جهان اجتماعی به اشکال چندگانه از سوی انسان‌ها تجربه می‌شود، بر این باور است که این چندگانگی و تنوع، محدود به یک سری صورت‌هاست. همچنین پدیدارنگاری مانند اکثر رویه‌های تحلیلی، درصدد استخراج الگو یا نظریه است، اما الگو یا نظریه پدیدارنگارانه، معناگراتر و تجربه‌محورتر یا سوژه‌محورتر است.

پدیدارنگاری برای ارزیابی کیفیت یا اعتباریابی، متکی به همان روش‌های اعتباریابی کیفی است که در تاریخ شفاهی به آن توجه می‌شود و دارای چهار مشخصه رابطه‌ای بودن^۱، تجربه‌مندی^۲، بسترمندی^۳ و کیفی بودن^۴ است. پدیدارنگار با آگاهی از خود به‌عنوان یک شخص بیرونی، می‌خواهد به مطالعه موضوع یا پدیده موردعلاقه خویش بپردازد. پدیدارنگاران در تلاش برای بیان تنوع و گوناگونی تجربه‌ها هستند.

در تاریخ شفاهی با افرادی که در یک واقعه شرکت داشته‌اند، مصاحبه می‌شود و روایت و تجارب آن‌ها اخذ می‌شود؛ لذا رویکرد روشی در تاریخ شفاهی و پدیده‌نگاری، همسان است. در تاریخ شفاهی تلاش مصاحبه‌گر بر تنوع سوژه و ابژه (موضوعات گوناگون تاریخی) موردعلاقه است تا با دریافت تجربه‌ها به کشف معنای روایت‌های نقل شده، دست یابد. در این راستا تاریخ شفاهی با روش پدیدارنگاری به پژوهش تجربه انسان‌ها از یک پدیده واحد از میان ابژه‌ها و تنوع سوژه‌ها، دست می‌یابد. در جدول مؤلفه‌های مشترک تاریخ شفاهی و پدیدارنگاری، سوژه مورد مطالعه، نمونه سؤال تحقیق، روش گردآوری داده‌ها، ابزارها و زمان تحلیل و رابطه بین گردآوری و تحلیل داده‌ها و تدوین نظریه، دقت و تعمیم‌پذیری آورده شده است.

جدول مؤلفه‌های مشترک تاریخ شفاهی و پدیدارنگاری

مؤلفه‌ها	پدیدارنگاری	تاریخ شفاهی
سوژه مورد مطالعه	درک پدیده از طریق مقوله‌های برگرفته از معنایی که سوژه‌ها به آن می‌بخشند.	درک ابژه‌ها از طریق کدگذاری روایت‌های نقل شده از جانب سوژه‌ها.
نمونه سؤال تحقیق	معانی متفاوت کیفی که افراد از تجربه محیط در ذهن دارند، چه هستند؟	معانی متفاوت کیفی که راویان از تجربه مشترک خویش داشتند، چه هستند؟
روش گردآوری داده‌ها	مصاحبه نیمه‌ساختاریافته و متن.	مصاحبه نیمه‌ساختاریافته و متن روایت.

1. Relational.
2. Experiential
3. Contextual.
4. Qualitative.



مؤلفه‌ها	پدیدارنگاری	تاریخ شفاهی
ابزارهای تحلیل	تفسیر بخش‌های متن و کل گزارش، برش و پیوند.	تحلیل روایت و متن مصاحبه‌ها.
زمان تحلیل	بعد از گردآوری داده‌ها.	بعد از کدگذاری روایت‌ها و مقوله‌بندی.
رابطه بین گردآوری و تحلیل داده‌ها و تدوین نظریه	هر سه مرحله جداگانه هستند، اما تفسیر شهودی می‌تواند به هر مرحله کمک کند و برخی تکرارها امکان‌پذیر است.	هر سه مرحله جداگانه هستند، اما تفسیر شهودی می‌تواند به هر مرحله کمک کند و برخی تکرارها امکان‌پذیر است.
کاربرد چارچوب نظری	فاقد چارچوب نظری یا رویکرد قیاسی فرضیه‌ای است.	فاقد چارچوب نظری یا رویکرد قیاسی فرضیه‌ای است.
دقت	از طریق تقلیل منظم داده‌ها و کنترل‌های خارجی درصد دست‌یابی به روایت است و محقق دوم مقوله‌های استخراج‌شده توسط محقق اول را بازبینی می‌کند.	از طریق کدگذاری روایت‌ها، مقوله‌بندی و سطح‌بندی روایی می‌شود و محقق دوم مقوله‌های استخراج‌شده توسط محقق اول را بازبینی می‌کند.
تعمیم‌پذیری	محدود به جمعیت‌های مشابه.	مشارکت‌کنندگان در تحولات همسان.

منابع:

- توکلی، فائزه (۱۳۹۶). روش‌شناسی و مباحث نظری تاریخ شفاهی. تهران: سوره مهر.
- رضائیان، علی (۱۳۷۹). مدیریت رفتار سازمانی. تهران: سمت.
- عزیزی، غلامرضا (۱۳۹۰). تاریخ شفاهی دفاع مقدس: مجموعه مقاله‌های همایش ملی تاریخ شفاهی با محوریت دفاع مقدس. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- کاظمی، سیدحسین (۱۳۸۹). کارگاه آموزش پدیدارنگاری. سازمان فرهنگ و ارتباطات، موجود در ویدئو کلیپ‌های ppt.
- محمدرپور، احمد (۱۳۹۰). روش تحقیق کیفی، منطق و طرح در روش‌شناسی. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- Marton, Franc (1981). Phenomenography: Describing Conceptions of the World Around Us, In *Instructional Scienc* , N10, p 177- 200.
- Marton, F. (1986). phenomenogeaphy: A Research to Investigating Different Understanding of Reality, In *Journal of Thought*, C21, p 29- 39.

